

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين

نام‌های سوره حمد

سوره مبارکه فاتحه الكتاب که اول قرآن کریم قرار گرفت نامهای فراوانی دارد؛ فاتحه الكتاب هست، ام الكتاب هست، ام القرآن هست، مثنی هست، سبع مثنی هست و مانند آن. و معروفترین نامش همان فاتحه الكتاب هست که در روایات هم به این سبک آمده که «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» (۱). و به مناسبت‌های فراوانی که در محتوای این سوره مبارکه هست، نامهای گوناگونی هم دارد. که در خلال رسیدن به محتوای این سوره، سر آن نامها هم مشخص میشود. و هفت آیه است.

آیه * «بسم الله» * جزء سوره حمد

و آیه مبارکه * «بسم الله الرحمن الرحيم» * (۲) هم جزء این سوره است. نه تنها تبرکاً خوانده می‌شود، بلکه جزء این سوره است. که اگر کسی این سوره را در نماز یا غیر نماز، واجب شد که بخواند، این آیه بسم الله را نخواند، امثال نکرده است، سوره را ناقص خوانده، این آیه جزء سوره فاتحه الكتاب است.

دفعات نزول آیه * «بسم الله» *

و این بسم الله هم ۱۱۴ بار نازل شده است. نه یک بار نازل شد و رسول خدا دستور داد در اول هر سوره بگذارید. ۱۱۴ بار این آیه مبارکه نازل شده است. در ۱۱۳ سوره به عنوان سر فصل و آغاز این ۱۱۳ سوره است. در سوره انفال و سوره براءت که سوره براءت اگر تتمه سوره انفال نباشد و سوره‌ای جدا باشد، اول سوره براءت بسم الله نازل نشده و در سوره نمل که نامه سلیمان (سلام الله علیه) را که بررسی می‌کند، می‌فرماید این نامه از سلیمان است و اول این نامه هم بسم الله الرحمن الرحيم است. * «إنه من سلیمان و إنه بسم الله الرحمن الرحيم» * (۳) که آن یک آیه به ضمیمه آن ۱۱۳ موردی که در قرآن کریم هست جمعاً می‌شود ۱۱۴ مورد که ۱۱۴ بار این آیه مبارکه نازل شده است.

ارتباط محتوای * «بسم الله» * با مضمون هر سوره

و هر باری هم که نازل می‌شد معنای جدید و مصداق تازه‌ای را در برداشت نه اینکه لفظاً و مفهوماً و مصداقاً عین یکدیگر باشند. هر سوره‌ای که صدر او بسم الله دارد، محتوای بسم الله آن سوره با مضمون آن سوره در ارتباط است. بنابراین اگر ما در قرآن کریم چندین جا آیه مبارکه بسم الله را می‌یابیم، هر جا معنای خاص دارد. در حقیقت هر جا درجه‌ای از درجه شئون الوهیت خدای سبحان و رحمانیتش و رحیمیتش را مطرح می‌کند. پس همه جا به یک مفهوم و به یک مصداق و به یک هدف نیست. بسم الله ارتباط مستقیمی با مضمون سوره دارد و چون مضمون سوره فرق می‌کند، مضمون این بسم الله ها هم فرق خواهد کرد. و پایان هر سوره با نازل شدن بسم الله مشخص می‌شود.

ادب الهی در شروع کار

و اما اینکه هم طلوعه سوره بسم الله است و هم طلوعه این کتاب الهی * «بسم الله الرحمن الرحیم» * است، برای آن است که انسانها را خدای سبحان می‌آموزد که کار را به نام خدا شروع کنند. کار به نام خدا شروع بشود.

نافرجام بودن هر کاری که با نام خدا آغاز نشود

و فریقین هم علمای شیعه و هم علمای سنت از رسول خدا (علیه آلاف التحية و الثناء) نقل کرده‌اند: کاری که به نام خدا شروع نشود، بی‌نتیجه است. «کل امر ذی بال لم یبدأ ببسم الله فهو ابتر» (۴). ابتر یعنی منقطع الآخر. چون هدف پایان کار است، کاری که به هدف نرسد ابتر است.

فطانت بتراء، استعداد هدر رفته

آن هوشی که در راه حق نباشد از آن هوش تعبیر می‌کنند به «فطانت بتراء» می‌گویند این فطن هست، زیرک هست اما در راه باطل صرف می‌کند. از این گونه هوشهای کاذب در کتب عقلی به فطانت بتراء یاد می‌شود یعنی زرنگی کاذب، هوشی که در راه باطل صرف می‌شود. کاری که به مقصد نرسد ابتر است. هوشی که در راه حق نباشد، فطانت بتراء است. آن انسان فطن هست، زیرک هست اما نمی‌داند چه کند. هر کاری که به مقصد نرسد ابتر است. و کاری که مقصد می‌رسد که از مبدأ حق نشأت بگیرد. کاری که اولش حق است، پایانش حق و خیر است. ممکن نیست کاری که آغازش باطل است، پایانش حق باشد. باطل به باطل ختم می‌شود. حق به حق ختم می‌شود.

کاری را می‌شود با نام خدا آغاز کرد که جامع حسن فعلی و فاعلی باشد

اگر خواستیم کاری انجام بدهیم که به حق ختم شود چاره‌ای نیست مگر به حق شروع کنیم. کاری را می‌توان به حق شروع کرد که هم حسن فعلی داشته باشد، یعنی فی نفسه عمل خیر باشد و هم حسن فاعلی که انسان آن کار را به خدای خود نسبت بدهد و به استناد به خدا انجام بدهد. این کار را انسان به خدا نسبت می‌دهد می‌گوید به نام خدا آغاز می‌کنم به نام خدا شروع می‌کنم. قهراً در این کار جز خدا هدفی دیگر نخواهد داشت. از انضمام آن حسن فاعلی که طهارت ضمیر فاعل است و این حسن فعلی که حق بودن عمل است انسان یقین پیدا می‌کند که این کار به مقصد می‌رسد. و اگر یکی از این دو امر فاقد بود، مفقود بود یا هر دو مفقود بود هرگز این کار به ثمر نمی‌رسد. اگر کار، خیر و حق بود ولی انسان او را برای حق انجام نداد به ثمر نمی‌رسد. چون حسن فعلی به تنهایی برای رسیدن به هدف کافی نیست باید فاعل هم حسن فاعلی در او باشد. یعنی برای حق کار کند نه اینکه کار خیر را سر پل هدف باطل قرار بدهد که «کلمه حق یراد بها الباطل» (۵) بشود. اگر کلمه حق شد، حسن فعلی داشت ولی حسن فاعلی نداشت به ثمر نمی‌رسد. خواه «کلمه حق یراد بها الباطل» (۶) خواه «فعل حق یراد بها الباطل». اگر حسن فاعلی در کنار حسن فعلی نبود. این فعل به ثمر نمی‌رسد. نه تنها سخن به هدف نمی‌رسد، بلکه هیچ کاری هم که از حسن فاعلی برخوردار نبود به هدف نمی‌رسد «کلمه حق یراد بها الباطل» (۷) به هدف نمی‌رسد فعلی هم که یراد بها الباطل به هدف نمی‌رسد. پس هر فعلی که فاقد این دو وصف بود او بی‌نتیجه است فعلی به هدف می‌رسد یعنی ابتر و منقطع الآخر نمی‌ماند که به نام خدا شروع بشود کدام فعل است که می‌تواند به نام خدا شروع بشود؟ فعل خیر و حق. مگر می‌شود فعل باطل و شر را به نام خدا آغاز کرد. پس این حدیث معروفی را که فریقین نقل کرده‌اند که حضرت فرمود: «کل أمر ذی بال لم یبدأ فیه بسم الله فهو أبتر» (۸)؛ یعنی باید کار طوری باشد که بشود به نام خدا آغاز کرد (یک) و به نام خدا هم آغاز بشود (دو). یعنی هم کار خوب باشد، هم صاحب کار هدفی حق داشته باشد.

اینکه فرمود: «کل أمر ذی بال لم یبدأ فیه بسم الله» (۹) یعنی کاری که بتوان به نام خدا شروع کرد، اگر به نام خدا شروع نشود، او ابتر است یعنی منقطع الآخر است. یعنی هدف ندارد. اگر کاری را نتوان به نام خدا شروع کرد او که (بَیِّنُ الغی) است. او یقیناً ابتر است او که به هدف نمی‌رسد. کار خیری که بتوان به نام خدا شروع کرد، اگر به نام خدا شروع نشود این به هدف نمی‌رسد. پس هر کاری که خیر است و فاعلش نیز نیت خیر دارد این به مقصد می‌رسد. این فعل برای یک هدفی است وقتی فعل به هدف می‌رسد که حق باشد اولاً و صاحب فعل هم این را به نام خدا شروع بکند ثانیاً. یک وقت است انسان تیشه به دست گرفته دارد به جان خود آسیب می‌رساند. این با گناه با معاصی، هیچ دشمنی بدتر از نفس، انسان را از پا در نمی‌آورد. دشمن بیرونی مگر چه می‌کند؟ دشمن بیرونی سعی می‌کند انسان را از پای در آورد دیگر. یا ترور بکند یا خفه بکند یا منفجر بکند این

کارش است. همین کار را این نفس اماره مرموزانه شب و روز دارد می‌کند. یک وقتی انسان از پا درآمد. این هدف نیست آنی که انسان این سرمایه را در راه او باید صرف بکند، آن کمال وجودی است. این هدف است. کاری انسان را به این هدف می‌رساند که بدنه این کار حق و خیر باشد اولاً و انسان این کار را به نام خدا آغاز بکند ثانیاً. یک وقت است لفظ می‌گوید از معنا غافل است، اینچنین. یک وقت نه خصوص لفظی معتبر هست. در خصوص لفظ توی بحثهای فقهی در مسئله ذبیحه و امثال ذبیحه معتبر است که *«و لا تأکلوا ممّا لم یُدکّر اسمُ الله علیه و إنّهُ لفسقٌ»* (۱۰) این یک حکم شرعی است. یک وقت انسان همانطوری که نیت می‌کند و نیت یک اراده قلبی است، کاری را هم که می‌خواهد بکند حالا و لو لفظاً *«بسم الله الرحمن الرحیم»* (۱۱) را نگفت اما تمام همش این است که برای رضای خدا باشد. این بعید است که به ثمر نرسد حالا تبرک لفظی مسئله دیگر است. اثر لفظی که در بعضی از موارد بار است، مثل ذبیحه که اگر انسان در ذبیحه بسم الله را نگوید این مردار است این اثر دیگری دارد و روح کار همان یاد حق است و ذکر زبانی در بعضی از جاها اثر فقهی دارد در بعضی از جاهای دیگر نه. اما کاری که شروع می‌شود، انسان این معنی و این حقیقت را باید در ذهن داشته باشد اولاً و این لفظها را هم باید بگوید ثانیاً حالا ممکن است یکجایی هم که لفظ را نگفت باز اثر بکند اما آنچه را که دستور رسید این است که خود این کلمه طیبه بر زبان جاری بشود.

به مقصد نرسیدن کار باطل

پس کاری که باطل باشد این هرگز به مقصد نمی‌رسد و کاری هم که باطل نباشد ولی صاحبش قصد خیر نکند این هم به مقصد نمی‌رسد. کار که ذاتاً خیر نیست، خیر و شر یک امر قیاسی و نسبی است؛ خدای سبحان نجات غریق را به همه واجب کرده است، یک واجب توصلی است، قصد قربت هم لازم نیست این شخص هم واجب توصلی را انجام داده است اما چون نه برای خداست به هدف نمی‌رسد ولی در دنیا بی‌اجر نیست از مواهب طبیعی برخوردار است. ولی یوم القیامه *«أعمالهم کرّماد اشتدّت به الريح فی یوم عاصفٍ»* (۱۲) در یوم القیامه *«کسراب بقیعة»* (۱۳). چون او کار را برای قیامت نکرد مثل انسان تیراندازی که تیر را برای چند قدمی پرت کرد این هرگز به آن هدف دور نمی‌رسد هدف نزدیک را درمی‌یابد.

درسورهٔ اسراء فرمود: (اگر کسی هدفش دنیاست یا شهرت طلبی است یا ارضاء خاطر است و مانند آن ما او را به مقداری که مصلحت بدانیم از مواهب دنیایی برخوردار می‌کنیم ولی *«و ما له فی الآخرة من نصیبٍ»* (۱۴) چون او کار را برای راه دور نکرده است مثل صیاد و تیراندازی که برای آن هدف دور تیر رها نکرد برای همین هدف نزدیک تیر رها کرده. این فقط عاجله را طلب کرده نه آجله را لذا بهره دنیایی دارد. خیر آنچه ذاتی نیست که هرکسی هر کاری انجام بدهد چه به قصد قیامت و چه به قصد قیامت نباشد در معاد راحت باشد. پس

کاری به هدف می‌رسد که بتوان آن کار را به نام خدا شروع کرد و کاری را می‌توان به نام خدا شروع کرد که بدنه کار خیر باشد. از اینجا معلوم می‌شود که اگر فاقد یکی از دو وصف بود یقیناً به مقصد نمی‌رسد و ابتر است چه رسد که فاقد هر دو وصف باشد.

نافرجامی فعل و فاعل

و اگر در سوره ُ کوثر فرمود: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۱۵) برای اینکه در آنجا هم قبح فعلی بود هم قبح فاعلی، هم کارشان بد بود، هم صاحب کار آدم بدی بود لذا این گونه از افراد هرگز به مقصد نمی‌رسند. خود اینها ابترند. در این حدیث معروف فرمود؛ آن کار به مقصد نمی‌رسد، در سوره ُ کوثر فرمود اینگونه افراد ابترند، اینگونه افراد به مقصد نمی‌رسند. انسانی که راهی مقصد است، به مقصد نمی‌رسد اگر کارش باطل و نیتش هم پلید باشد. سرگردان است. حتی مقصدی هم که برای او تعیین کرده‌اند نمی‌داند کجاست؟ راه جهنم را هم در قیامت گم می‌کند و نمی‌بیند که عذابی است فوق عذاب. این طور نیست که او در قیامت راه جهنم را مستقیم بداند و ببیند و طی کند! آن جا هم گرفتار است. رفتن به جهنم هم برای او با حیرت همراه است که عذابی است فوق آن عذاب. خود این شخص ابتر است به مقصد نرسیده است. در آن حدیث معروف فرمود: «هر کاری که به نام خدا شروع نشود ابتر است.»

مراد از ابتر بودن فاعل تنها انقطاع نسل نیست

در کریمه سوره ُ کوثر فرمود: «خود این شخص ابتر است» نه تنها ابتر یعنی نوه و نتیجه و نسل ندارد این که کمال نیست برای انسان، که اگر یک کسی حالا فرزند نداشت ابتر باشد اینچنین نیست عمده آن است که خود انسان به مقصد نرسد خود انسان در وسط منقطع بشود و الا عقیم شدن نسل این خیلی عذاب الیم نیست این انقطاع از هدف نیست خود شخص به مقصد می‌رسد آن هم در آخرت که سخن از پدیری و پسری نیست هر کسی مهمان عقیده و خلق و عمل خودش هست.

قرآن کریم به ما طرز ورود در کار را هم آموخت، لذا خود به نام خدا آغاز کرد؛ فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۱۶).

این بحثها را حتماً در تفسیر ملاحظه می‌فرمایید که آنها که خیلی فنی است و مربوط به نکات ادبی و امثال اینهاست ما دیگر مطرح نکنیم. که چرا الف را در خط نمی‌نویسند (باسم) نمی‌نویسند همانطوری که در لفظ ساقط است در خط هم ساقط است لکن استعمال ولی در «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (۱۷) یا «سَبِّحْ

اسم رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿۱۸﴾ * آنجاها الف گرچه لفظاً ساقط است ولی کتباً محفوظ است برای اینکه استعمالش فراوان نیست، این نکات را هم حتماً ملاحظه بفرمایید که دیگر اینها را ما اینجا مطرح نکنیم.

حسن فعلی و فاعلی در سورهٔ اِسْرَاءِ

بنابراین کاری به مقصد می‌رسد که از مجموعهٔ حُسن فعلی و فاعلی برخوردار باشد و این معنی را در سورهٔ مبارکهٔ اِسْرَاءِ به این صورت تبیین کرده است؛ فرمودند که : شما هرکاری که وارد می‌شوید می‌خواهید انجام بدهید، طوری باشد که پایان مشخصی داشته باشد. * «قُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صَدَقٍ وَّ اُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صَدَقٍ وَاَجْعَلْنِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نٰصِيْرًا» * (۱۹) این * «وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صَدَقٍ وَّ اُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صَدَقٍ» * (۲۰)؛ یعنی آن توفیق را به من بده که از راه صحیح وارد بشوم و با نتیجه و با دست پر از آن کار بیرون بیایم. ورودم صادقانه، پایان عمل هم صادقانه در همهٔ کارها. در کارهای عادی هر جایی که قدم می‌نهم صادقانه باشد وقتی هم که کار به پایان می‌رسد با صدق آن کار را اعلام کنم. ورودم در دنیا صادقانه خروجم از دنیا صادقانه. ورودم در قبر و برزخ صادقانه خروجم از قبر و برزخ صادقانه، ورودم در قیامت کبری صادقانه، آنجا که دیگر خروجی ندارد در همهٔ این نشئات * «رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صَدَقٍ وَّ اُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صَدَقٍ» * (۲۱) اگر انسان روی حسن فعلی و فاعلی وارد کار شد در آن کار نمی‌ماند، هرگز نمی‌ماند به هر اندازه‌ای که وارد شد یک وقت انسان وارد در بعضی از کارها نشد خیال می‌کند وارد شده است آنگاه می‌بیند برای او روشن نشد این باید عنایت کند که وارد کار نشد مثل یک ساختمانی که اتاقهای فراوانی دارد انسان وارد بعضی از اتاقها شد وارد بعضی از اتاقهای دیگر نشد این کسی که وارد آن اتاق اندرون نشد، نباید از اسرار آن اندرون باخبر باشد نباید این توقع را هم داشته باشد چون وارد نشد و نباید بگوید از کدام در بیرون بروم چون اصلاً وارد آن اتاق اندرون نشد. اما هر جایی که وارد شد از اسرار همان جا باخبر می‌شود و راه خروجش هم باز است هرگز نمی‌ماند. انسانی که به نام خدا وارد یک کاری شد یعنی حدوداً و بقاءً این نام را حفظ کرد، هرگز در کار نمی‌ماند. فرمود: * «وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا وَّ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» * (۲۲): فرمود: انسان با تقوا در کار نمی‌ماند. ممکن نیست بماند اگر عمل خیر بود و صاحب عمل کار را برای خدا انجام داد و نه غیر، این ممکن نیست سرگردان باشد و بماند در مسائل عادی در مسائل مالی نمی‌ماند. تو مسائل علمی، در مسائل علمی نمی‌ماند. فرمود : انسانی که وارد یک امر شد، در آن کار نمی‌ماند، بالاخره نجات پیدا می‌کند بیرون می‌رود. * «وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا» * (۲۳) راه خروج باز است، نه راه خروجی که انسان را ابتر کند بی‌نتیجه در بیاید، نه! راه خروجی که * «وَاُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صَدَقٍ» * (۲۴) آنچنان راه خروج، با دست پر از کار بیرون می‌آید * «وَمَنْ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» * (۲۵) اگر در مسائل مالی که از راهی که گمان نمی‌کرد، خدا او را روزی می‌دهد و اگر در مسائل فکری و اعتقادی است

از یک راهی که هرگز نمی‌پنداشت آن مسئله برایش حل می‌شود. او هرگز خیال نمی‌کرد این مطلب به وسیله یکی از دوستان او حل می‌شود خیال می‌کرد حتماً این مطلب را باید یک محقق حل کند. بغتاً می‌بینید یک کسی یک سؤالی از او می‌کند در ذهنش یک مطلبی برق می‌زند که از همان راه مطلب برایش روشن می‌شود. انسان نمی‌داند که شاگردی کی را بعهده بگیرد. فرمود: خدای سبحان * «من حیث لا یحتسب» * (۲۶) به او روزی می‌دهد و رزقش را * «من حیث لا یحتسب» * (۲۷) تأمین می‌کند. پس * «کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر» * (۲۸). و هر امری که به مقصد رسید و ابتر نشد و به هدف رسید، او امری است که به نام خدا شروع شد و امری به نام خدا شروع می‌شود که هم فی نفسه خیر باشد، به نام حسن فعلی و هم انسان آن کار را برای رضای خدا و به نام خدا انجام دهد به نام حسن فاعلی این می‌شود * «رب أدخلنی مدخل صدق و أخرجنی مخرج صدق» * (۲۹).

شراکت شیطان در اموال و اولاد

در پیدایش اولاد هم در ذیل آیه مبارکه * «وشارکهم فی الاموال و الاولاد» * (۳۰) ملاحظه می‌فرمایید حتی در پیدایش اولاد هم گفته‌اند اگر بعضی از شرایط رعایت نشود، شیطان شریک در آن فرزند است. او می‌شود شیطان زاده. این همان است که در قرآن کریم فرمود: * «إن من أزواجکم و أولادکم عدواً لکم» * (۳۱) این مال می‌شود دشمن، این مال، فرزند می‌شود دشمن. آنگاه آن مالی و آن فرزندی برکت هست و نعمت هست که نه تنها دشمن انسان نباشد، بلکه مؤید و معین انسان باشد در آن راهها این تازه کارهای دنیایی است خلیها هستند که زندگیشان پر برکت است از حسنه دنیا برخوردارند از حسنه آخرت هم متنعمند که * «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه» * (۳۲) مال اینها وبال نیست برای اینها، عمری هم با احترام زندگی می‌کنند و هرگز مال اینها آبروی اینها را نبرد و اینها را به جهنم نبرد. اگر کار را انسان نتواند به نام خدا شروع بکند یقین داشته باشد که آن کار به مقصد نمی‌رسد. یک روزی دامنگیر او خواهد شد. کاری است ابتر. کار ابتر مثل این اتومبیلی است که به مقصد نمی‌رسد و بین راه مانده. یا سنگ دهنه جدول آب است که حرکت نمی‌کند این وسط مانده. نه خود می‌رود و نه می‌گذارد کسی برود. این سنگ دهنه جدول مزاحم آب است. این مال مزاحم آدم است. اولاد مزاحم آدم است. که فرمود: این اموال و این اولاد فتنه است و عدو است. همان لسانی را که درباره شیطان بیان کرد که فرمود این شیطان عدو شما است * «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» * (۳۳) درباره مال هم فرمود بعضی از مالها دشمن شماست. بعضی از فرزندا هم فرمود دشمن شماست اینچنین. اگر کار دنیایی هم که باشد، انسان اینها را برای رضای خدا انجام بدهد نه تنها رهنز نیستند بلکه معینند.

«والحمد لله رب العالمین»